

Those who know the interpretation of the Qur'an from the point of view of Nahj al-Balagha

(Received: 2024-09-18 Accepted: 2024-10-26)

Akram Sadat Hoseini¹, Shahab aldin Vahidi²

Abstract

The Holy Quran was revealed by Allah to the Holy Prophet (PBUH). Since some Muslims do not have access to the meaning of the Qur'an, it is necessary that its words be commented (analysis of the words of the sentence) and esoteric interpreted (determination of the meaning of the sentence). Commentary (Tafsir) is done by many specialists and thinkers of Quranic sciences; But there are different opinions about who is able to esoteric interpret God's words. This research, using a descriptive-analytical method, has tried to analyze and examine those who are aware of the interpretation of the Qur'an from the point of view of Imam Ali (a.s.) by examining the statements of Nahj al-Balagha. The result of the research is that, no one but the Prophet (pbuh), Ali (pbuh) and his Ahl ul-Bayt are the real knower of interpretation of the entire Qur'an; But other people can also be aware of a part of the interpretation of the verses. In the statement of Amir al-Mu'minin Ali (a.s.), these people are referred to as "devoted believers". In contrast to this group, people have been condemned who deceived people and used false and incorrect interpretations of Quranic verses to achieve their own benefits.

Keywords: Qur'an, Imam Ali (a.s.), Nahj al-Balagha, knower, esoteric interpretation.

1) Ph.D. Quranic Sciences and Hadith, Faculty of Theology and Islamic Studies, Meybod University, Meybod, Iran. akramsadat.hosseini5@gmail.com

2) Professeur agrégé, département de philosophie et de théologie. Faculté de théologie. Université de Meybod. MEYBOD. Iran. vahidi@meybod.ac.ir



شناسا به تأویل قرآن از منظر نهج البلاغه

(تاریخ دریافت: ۲۸/۰۶/۱۴۰۳ تاریخ پذیرش: ۰۵/۰۸/۱۴۰۳)

اکرم السادات حسینی هنومرو، شهاب‌الدین وحیدی مهرجردی^۱

چکیده

قرآن کریم از طرف خداوند بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است. از آنجا که برخی از مسلمانان به معنای قرآن دسترسی ندارند، نیازمندی است که کلامش تفسیر (تحلیل و اژه‌های جمله) و تأویل (تعیین مراد جمله) شود. تفسیر را بسیاری از متخصصان و اندیشمندان علوم قرآنی انجام می‌دهند؛ اما در اینکه چه کسی قادر است سخنان خداوند را تأویل نماید، نظرات متفاوتی مطرح شده است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی کوشیده تا با بررسی گزاره‌های نهج البلاغه، آگاهان به تأویل قرآن از نظر امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. برآیند پژوهش آنکه؛ شناسا به تأویل تمامی قرآن، کسی جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلَيْهِ السَّلَام و اهل بیت ایشان نیست؛ اما افراد دیگری نیز می‌توانند به بخشی از تأویل آیات آگاه شوند. در بیان امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام این اشخاص به «مخلصان باتقوا» یاد شده‌اند. در مقابل این گروه، افرادی هم مورد مذمت قرار گرفته‌اند که مردم را فریفته و برای رسیدن به منافع خود به تأویل‌های دروغین و نادرست آیات قرآن دست زدند.

کلید واژه‌ها: قرآن، امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، نهج البلاغه، شناسا، تأویل.



دوره پنجم

شماره دهم

بهار و تابستان

۱۴۰۲

(۱) دانش آموخته دکتری رشته علوم قرآن و حدیث گرایش علوم و معارف نهج البلاغه، دانشگاه میبد، میبد، ایران. (نویسنده مسئول)
akramsadat.hosseini5@gmail.com

(۲) دانشیار گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، میبد، ایران. vahidi@meybod.ac.ir



مقدمه

کلام یک معنای ظاهری دارد که همان معنای اصلی است اما به جهت وجود دلیل یا قرینه‌ای باعث می‌شود معنایی غیر ظاهر بر معنای ظاهر استعمال شود یعنی تأویل فقط به جهت وجود قرینه‌ای در کلام ضروری می‌شود به طوری که اگر قرینه‌ای نداشته باشد معنای اصلی کلام همان معنای ظاهری کلام است (نک، مرادی، ۱۳۹۹ ش: سراسر اثر). تأویل متن و پیام قرآن کریم در اسلام سابقه‌ای طولانی دارد زیرا این پرسش همواره مطرح بوده است که آیا می‌توانیم آیات قرآن را تأویل کرده و برخلاف معانی ظاهری آن به لایه‌های باطنی‌اش دست یابیم. اگر معانی باطنی قرآن دست یافتنی است چه کسانی حق بیان باطن قرآن را دارند؟ در جهان اسلام نیز تأویل موافقان و مخالفانی داشته است. هم در مصادر روایی شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و صحابه روایاتی نقل شده و هم در بسیاری از تفاسیر قدما، همچون تبیان شیخ طوسی و تفسیر طبری این بحث طرح شده است (نک: طوسی، بی تا: ۹/۱؛ طبری، ۱۴۱۵ ق: ۱۲/۱).

البته در تفکیک تفسیر و تأویل باید گفت که کتاب مجازالقرآن، درباره تأویل از تفسیر و مرجع نام برده است (ابوعبیده، ۱۹۸۸ م: ۸۶/۱). کتاب لفروق فی اللغة در توضیح ارتباط تفسیر و تأویل نوشته است: «تفسیر: بررسی تک تک کلمات تنزیل است و تأویل: خبر دادن از مقصود گوینده کلام است. به تعبیری تأویل به دست آوردن منظور کلام ولی نه از ظاهر آن بلکه از احتمال معنایی، چه حقیقت باشد یا مجاز، درحالیکه تفسیر کلام یعنی تحلیل کلمات جمله و معنا کردن هریک از جملات. با توجه به معانی ذکر شده می‌توان همسویی تأویل و تفسیر را در عرصه تبیین متن دید. لازم به ذکر است که در قرآن ذکر واژه تأویل کثرت دارد (آل عمران/۷- اسراء/۳۵- یونس/۳۹- اعراف/۵۳- نساء/۵۹- یوسف/۲۱، ۳۶- کهف/۷۸، ۸۲)، اما تنها یک مرتبه واژه تفسیر به چشم می‌خورد (فرقان/۲۵). در ارتباط واژه تفسیر و تأویل، مجمع البیان نوشته، تفسیر کشف منظور کلمات مشکل و تأویل برگرداندن یکی از دو معنای محتمل به آنچه با ظاهر الفاظ سازگار است (طبرسی، ۱۴۰۸ ق: ۳۸/۱). به نظر می‌رسد بین تفسیر و تأویل پیوستگی استواری برقرار است؛ تأویل گونه‌ای از تفسیر است. به عبارتی تفسیر کشف مراد متن است و تأویل یکی از راه‌های آن کشف است. به همین دلیل گفته شده: «فالمُعَوَّل علينا فی تفسیره لا نتظنی تأویله بل نتیقن حقايقه» (طوسی، ۱۴۱۴ ق: ۱۲۱؛ مفید، بی جا: ۳۴۹).

اگر بگوییم خاستگاه اصلی تأویل در آموزه‌های اسلامی، قرآن است بیجا نگفته‌ایم؛ این

خود قرآن است که از تأویلش حرف زده و تصریح کرده: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران/۷). تفاوت قرآن به عنوان کلام وحیانی نازل شده از طرف خداوند بر پیامبر ﷺ با احادیث و روایات در این است که ریشه در ازلت مبدأ هستی دارد و سیر تنزیل و تأویل آن از ازل تا ابد است. حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرمایند: «كَتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيًا لِسَانُهُ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳) کتاب خدا، قرآن، در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق‌گویی کند و خسته نشده و همواره گویاست. دائمی و جاودانگی بودن قرآن، اقتضا می‌کند افرادی باشند که با تغییر و گذشت زمان و پیش آمدن مسائل جدید، آیات را برای مردم تأویل کنند. البته چون قرآن دارای آیات محکم و متشابه است، متشابه‌های آن تأویل دارد و نیازمند دلیل عقلی و نقلی است، بنابراین آیات قرآن نیازمند تأویل است؛ اما در اینکه چه کسی قادر به تأویل قرآن است، نظرات متفاوتی وجود دارد که در ادامه از منظر نهج البلاغه به این موضوع پرداخته می‌شود.

در گذر از بحث حاضر لازم است این نکته را مد نظر داشت که تفکیک تفسیر و تأویل از همدیگر ممکن نیست هرچند هر کدام در کاوش متن کارکردی جدا دارند به عبارتی تفسیر در دو حوزه معناکاوی واژه‌ها و عبارات و از جهتی در نظر داشتن مسائل پیرامون متن مثل، کیفیت پدیدآیی متن، عناصر اثرگذار در آن، ساختار زبانی متن و چگونگی راه یافتن به معنا در آن است، در مقابل تأویل به این حوزه‌ها کاری ندارد. نکته اینجاست که بدون تأویل آنچه مراد نهایی متن است حاصل نمی‌شود چنانکه بدون تفسیر، تأویل درست محقق شدنی نیست. بر این اساس کسی که به تأویل قرآن آگاه است بر تفسیر نیز تسلط دارد. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی به معرفی آگاهان به تأویل از منظر نهج البلاغه پرداخته است. نگارنده در پی پاسخ به این سؤال است که از نظر امام علی علیه السلام تأویل کنندگان قرآن چه کسانی هستند؟ و چه ویژگی‌هایی دارند؟

پیشینه تحقیق

عباس اسماعیلی زاده در مقاله «چگونگی تأویل در قرآن از دیدگاه قرآن»، مجله پژوهش‌های قرآنی آورده است که یک آیه از قرآن چگونه توسط دیگر آیات قرآن تأویل شده است و به بررسی رابطه آیات پرداخته است. حمید آگاه در پژوهشی با نام «تأویل قرآن در منظر اهل بیت علیهم السلام»، مجله پژوهش‌های قرآنی اشاره کرده، اهل بیت چه شرایطی برای تأویل کنندگان قرآن بیان کرده‌اند و یک تأویل درست چگونه صورت می‌پذیرد. تفاوت این پژوهش با پژوهشهای دیگر در این است مقاله پیش رو این موضوع را با در



رویکرد نهج البلاغه بیان می‌دارد. در دو مقاله ذکر شده، به روش تائویل قرآن به قرآن و نظر اهل بیت علیهم‌السلام در مورد تائویل پرداخته شده و به سخنان حضرت علی علیه‌السلام در نهج البلاغه اشاره نکرده است. در این پژوهش سعی شده که سخنان حضرت علی علیه‌السلام در مورد تائویل و آگاهان به تائویل قرآن مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۱. واژه‌شناسی «تائویل»

تائویل در لغت مشتق از اول است و به معنای رجوع به اصل و اول چیزی است (تهانوی، ۱۹۹۶م: واژه تائویل). در مورد واژه تائویل نظرات متعددی وجود دارد آنچه که از روایات تائویل به دست می‌آید؛ تائویل از ماده «اول» در باب «تفعیل» به معنای تقدم و معنای ثانوی آن رجوع (به اصل پیشین) است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۵۵۹/۱؛ ابوعبیده، ۱۹۸۸م: ۸۶/۱؛ عموم کتب لغت)، بنا بر این تائویل از ریشه اول و به معنای بازگشت به اصل می‌باشد (ازهری، ۲۰۰۱م: ۴۳۷/۱۵). قاموس قرآن، أول را «رجوع» معنی کرده و گفته: «أَلَّ إِلَيْهِ: اِی رَجَع»، تائویل: برگشت دادن و برگشتن است. همچنین گفته‌اند تائویل: واقع شدن و خارج یک عمل یا خبر است که گاهی به صورت سبب غائی و نتیجه و در برخی موارد به صورت وقوع خارجی نمایان شده و به عمل و خبر بر می‌گردد (شرقی، ۱۳۶۶ش: ۱۴۱/۱).

تائویل در اصطلاح؛ گردانیدن کلام از ظاهر به سوی جهتی که احتمال داشته باشد. پس تائویل، گردانیدن کلام است به سوی اول و بیان کردن از عبارتی به عبارت دیگر (رامپوری، ۱۳۶۳ش: واژه تائویل). عالمان علم اصول تائویل را مترادف با تفسیر می‌دانند. البته تائویل اخص از تفسیر است (تهانوی، ۱۹۹۶م: واژه تائویل). راغب اصفهانی نیز تفسیر را اعم از تائویل می‌داند. به نظر وی، استعمال تفسیر بیشتر در الفاظ و مفردات است ولی استعمال تائویل بیشتر در معانی و جمله‌هاست و اغلب در کتب الهی به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: واژه تائویل). در نتیجه: تائویل مدلول ظاهری لفظ نیست بلکه حقیقت مفهومی و عینی کلام است در حالیکه تفسیر؛ یافتن مدلول لفظی کلام است.

مجمع البحرین اینگونه بیان کرده، «قال علی علیه‌السلام: مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا» یعنی معنای پوشیده که غیر از معنای ظاهر است. همانطور که برای هر آیه ظاهر و باطنی است و مراد «تائویل المَخْفِيَّاتِ المَصُونَةِ و الأَسْرَارِ المَكْنُونَةِ» است (طریحی، ۱۳۶۲ش: ۳۱۳/۵).

لسان العرب نوشته: التَّأْوِيلُ یعنی تفسیر کلامی که معانی مختلفی داشته باشد معنای تائویل باید بازگرداندن و نقل کردن به اصل پیشین باشد همچنین به معنای مرجع، مال، عاقبت و بازگشت اطلاق شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۳۳/۱۱). بر این اساس تائویل در

اصطلاح یعنی بازگشت به اصل یک چیز که درباره قرآن همان بازگشت به مقصود اصلی و هدف خداوند متعال است.

۲. تأویل از منظر نهج البلاغه

در ازل، جوهره عالم هستی در خاموشی بود تا اینکه خداوند متعال «مُتَكَلِّمٌ لَا بَرَوِيَّةَ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۷۹) هستی را خلق نمود: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس/۸۲) و در قوس نزولی، قرآن مانند نوری از مقام علم و اراده خدا طلوع کرد «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» (مائده/۱۶) تا به صورت کتابی روشن و آشکار تجلی یابد. ندای ازلی سبب شد تا اجزای آسمان به هم پیوند و درهای بسته و خموش آن گشوده شود «وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَىٰ أَسْرَاجِهَا وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِقَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا» (نهج البلاغه، خطبه: ۹۱). خواست خداوند چنین بود که با القاء کلمات خداوند، کتاب هستی لب به سخن گشاید «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (لقمان/۲۷). تمام چیزهایی که از آثار حکمت الهی آشکار شد، ناطق به ربوبیت و تدبیر الهی است که هر چند مخلوقاتی خاموش اند ولی برهان و دلیلی بر وجود آفریدگارند: «فَصَارُ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَدَلِيلًا عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً» (نهج البلاغه، خطبه: ۹۱).

در مسیر درک آیات قرآن، دسترسی هرچه بیشتر به معرفت‌های آن دایره معانی‌شان را گسترده ترمی کند. از طرفی شنونده مستقیماً به معنا دسترسی ندارد و آنچه برای او هویداست لفظی است که دال بر معنا بوده و کار شنونده تأویل لفظ به معنا است: «تَزْيِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حاقه/۴۳) مردم نیز به وسیله چنگ زدن به قرآن که ریسمان محکم خداوند است باید مسیر کمال را طی کرده و به درجه رضوان حق نایل آیند «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ التَّبِعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده/۱۶) که این جز به تأویل قرآن ممکن نیست.

بنابر این در مجموعه کتاب هستی برخی از آفریده‌ها به زبان حال و قال هر دو سخن می‌گویند؛ مانند انسان و برخی دیگر همچون جمادات و نباتات، عقل و زبانی ندارند و صرفاً به زبان حال گویای تدبیر و ربوبیت حق هستند (بحرانی، ۱۳۷۵: ۷۱۴/۲؛ موسوی، ۱۳۷۶: ۶۶/۲). اما خداوند در میان ظاهر زیبا و باطن ژرف کلام خود، کلمات قرآن را نشانه هدایت قرار داد: «الرَّتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/۱۱۱) و این چنین شیرازه کتاب هستی را استوار ساخت. بر این اساس قرآن مقامی بلند مرتبه در گستره بی‌نهایت حکمت خداوند و حبل‌متین هدایت انسان‌ها به سوی کمال است.



می‌توان گفت که فرق قرآن با دیگر کلام‌ها در داشتن ظاهر و باطن نیست بلکه تفاوت آن‌ها در نوع و چگونگی ظاهر و باطنشان است «وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۸). از این جمله حضرت برداشت می‌شود که باطن قرآن نیازمند به تأویل است اما اینکه چه کسی قادر است قرآن را تأویل نماید؟ امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «تأویل کتاب خدا مانند تأویل کلام بشر نیست» (مجلسی، ۱۴۰۴: ق: ۱۰۷/۸۹). اما هرکسی قادر نیست که به تأویل قرآن دست زند.

برای بطن معانی متعددی ذکر شده است، از جمله: فهم قرآن و مراد از خطاب‌های آن (طباطبایی، ۱۳۶۱ش: ۲۳)، مصادیق عام آیات (همان: ۲۶)، اشارات و اسرار و حقایق قرآنی (همان: ۲۸)، تأویل. البته همسان‌نگری معنای باطن و تأویل جزء قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین دیدگاه‌هایی است که درباره تعریف بطن و تأویل ارائه شده و ریشه در روایات فریقین دارد؛ روایاتی از این دست که: «هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی برای آن باشد» (مجلسی، ۱۴۰۴: ق: ۹۴/۸۹). «ظاهر آن نزول آیه است و باطنش تأویل آن». اکثر اندیشمندان مدافع تعریف بطن قرآن به تأویل هستند که در میان متفکران شیعه می‌توان از شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۴: ق: ۹/۱)، شریف رضی (رضی، بی تا: ۲۵۲) و مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۴: ق: ۲۳۳/۲) نام برد و در میان اهل سنت، از آلوسی (آلوسی، ۱۴۱۵: ق: ۷/۱)، سیوطی (سیوطی، ۱۴۱۴: ق: ۱۲۲۰/۲) و بُغوی (بغوی، ۱۴۲۰: ق: ۲۶۳/۱).

حضرت علی علیه السلام در جایی دیگر از نهج البلاغه مراد از بطن قرآن را فهم آیات و همچنین فهم پیام آیات می‌داند (نهج البلاغه، خطبه: ۱۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۱: ق: ۲۸/۱، ۲۹).

در کلامی دیگر از امام علی علیه السلام، قرآن کریم به ساکتی گویا و حجت خدا بر روی زمین وصف شده است «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةٌ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۸۲) قرآن امری باز دارنده و ساکتی گویا و برهان خدا بر مخلوقات است خداوند عهد و پیمان عمل کردن به قرآن را از انسان‌ها گرفته و آنان را در گرو او امرش قرار داده است.

در تبیین این عبارت نظرات مختلفی بیان شده است: می‌توان گفت چون مراجعه کردن به آن مفید احکام شرعی است «ناطق» و مراجعه نکردن به آن در بیان قواعد ربانیه «صامت» قرار می‌گیرد. یا اینکه به حسب ظاهر ساکت است و به حسب دلالت و بیان باهر حجة الله علی خلقه «گویا» است (کاشانی، ۱۳۷۸ش: ۶۷۵/۱). مکارم شیرازی بر این نظر است که منظور از ناطق بودن قرآن این است که بالسان عربی مبین احکام خدا را بیان کرده است. هرکسی آماده پذیرش باشد او را به سوی خود فرا می‌خواند و به

خیر و سعادت هدایت می‌کند و برای حق طلبان کاملاً گویاست ولی برای کسانی که از روی تعصب و لجاجت به نزاع برخاسته‌اند پیام قرآن را نمی‌شوند و اگر بشنوند، نشنیده می‌انگارد. برای این افراد باید حکم عادلانه باشد که پیام قرآن را به آن‌ها برساند و اتمام حجت کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ش: ۱۰۶/۷).

شارح معتزلی آورده: قرآن در صورت و ظاهر «صامت» است اما در معنا «ناطق الناطقین» است زیرا اوامر و نواهی و قوانین مبنی بر آن است (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۰۷/۹). برخی دیگر «ناطق» بودن را از باب مجاز دانسته و اطلاق واژه «ناطق» بر قرآن به طریق مجاز دانسته‌اند، زیرا ناطق خدا است که به زبان قرآن سخن می‌گوید (بحرانی، ۱۳۷۵، ش: ۷۲۹/۳). شرحی دیگر نوشته: قرآن صامت است به اعتبار این که از حروف و اصوات ساکت و خاموش تألیف شده و حروف و اصوات از اقسام اعراض است و عرض محال است ناطق باشد زیرا که نطق زاییده حرکت ادات است با کلام و کلام محال است دارای ادات باشد. قرآن ناطق است به اعتبار تضمن اخبار به امر و نهی و نداء و اقسام دیگر کلام که موجب فهم می‌شود (مدرس وحید، بی تا: ۲۹۴/۱۱).

شواهدی دیگر از کلام امام علیه السلام این معنا را تأیید می‌کند: «نَاطِقٌ لَا يَعْجَبُ لِسَانُهُ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳) در این عبارت، واژه ناطق استعاره تبعیه است زیرا شأن کتاب (نوشته) دلالت بر نطق ندارد، اما شأن نطق دلالت بر معانی مقصود دارد (وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ) (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳) یعنی؛ برخی از آیات کتاب الله، دلالت بر آیات دیگر دارند. برای نمونه، آیتی که مطلق را قید می‌زند، عام را تخصیص یا آیه‌های مجمل را مبین، می‌سازند.

۳. ویژگی‌های آگاهان به تأویل از منظر نهج البلاغه

این مسئله نیازمند بررسی است که آیا دسترسی به بطن و تأویل قرآن جایز است یا خیر. حضرت علی علیه السلام، مراد از بطن قرآن را فهم آیات و همچنین فهم پیام آیات می‌داند (فیض کاشانی، ۱۳۷۳، ش: ۲۸/۱، ۲۹). نکته‌ای که در باب تأویل و بطن قرآن وجود دارد این است که برخی معتقدند (نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ش: ۴۴۱/۲) فقط خدا و راسخون در علم آن بطن و تأویل را می‌فهمند نه هر کسی: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۷۱)؛ علم تأویل را فقط خدا و کسانی که راسخ در علم اند می‌دانند. اما راسخون در علم چه کسانی هستند؟ امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ به این پرسش فرمودند: «نحن نعلمه»؛ ما می‌دانیم آن را (مجلسی، ۱۴۰۴، ق: ۹۴/۸۹، ۹۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ق: ۱۹۶/۲۷).



تأویل قرآن، تطبیق آن بر جو حاکم، حوادث، اشخاص و مصادیق، زمانی صحیح است که تعقل و تفکر تأویل کننده بر ستون‌های علم و دانش استوار باشد: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران/۷) در این عبارت راسخان در علم، به تأویل حقیقی قرآن گردن نهاده و در برابر مشیت‌الهی سخن دیگری نگفته و از راه حق منحرف نمی‌شود. در کتب روایی امامیه انبوهی از احادیث وجود دارد. این روایات حاکی از آن است که پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام بر تأویل آگاهند و گاه بر اساس خوانشی که «راسخون در علم» را معطوف به خدا می‌داند، بر این نکته تأکید شده است که آنان راسخان در علم هستند (صفار، ۱۳۶۳ ش: ۲۲۲-۲۲۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۱/۱۸۶، ۲۱۳).

قرآن برای هدایت مردم نازل شده و این امر نیز جز با فهم آیات محقق نمی‌شود. به این ترتیب، حصر در «الاله» را نمی‌توان حصری حقیقی گرفت، پس با علم دیگران به تأویل منافاتی ندارد (شاکر، ۱۳۷۶ ش: ۱۱۲) به فرض اگر این حصر را حصر حقیقی همدر نظر بگیریم با این مطلب تداخلی ندارد که خداوند تأویل قرآن را به پیامبر ﷺ تعلیم داد. در نتیجه شناخت عالم هستی، بر مبنا و محور آیات قرآن بوده و اصل و اساس در فهم معنای این متن‌ها، معنای ظاهری بوده و تنها در صورت اقامه دلیلی از نقل و یا عقل است که از ظاهر گزاره‌ها عدول می‌شود. چنانکه امام علی علیه‌السلام فرمودند: «خداوند حجت‌های قرآن را روشن گردانید از علمی که هویداست و حکمت‌هایی که نهان و ناپیداست (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳).

برای فهم حکمت‌های نهان یا به عبارتی تأویل قرآن، نیاز به دانش‌هایی است که از مهم‌ترین‌های توان: ۱- شناخت خداوند ۲- شناخت اسباب نزول ۳- فراگیری دانش قرآنی از پیامبر اکرم ﷺ نام برد. کسی که تمام موارد ذکر شده کاملاً در او موجود باشد؛ به عبارتیلسان و شیوه بیان کتاب خدا را بشناسد و دارای قلبی میرا از هرگونه شرک، فهمی عمیق، شناخت نسبت به خدای متعال، آگاه به سبب نزول و سابقه کسب دانش از پیامبر ﷺ باشد، تأویل قرآن را به بهترین وجه امکان‌می‌داند (شاکر، ۱۳۷۶ ش: ۱۲۴).

مبنای تأویل قرآن در گفتمان اسلامی، علم‌آور و یقین‌آور بودن گزاره‌های قرآنی است، البته عقل انسان قادر نیست تنها با اکتفا به ظاهر قرآن به معنای حقیقی آن دست یابد بنابراین نیاز به اشخاصی دارد تا معانی اصلی را برای او تشریح کنند. اصل در فهم معنای این متون معنای متناسب با دیگر منابع شناخت، نظیر عقل بوده، چرا که عقل به عنوان یک منبع شناختی در عرض متون اسلامی محسوب می‌شود؛ بنابراین خداوند قرآن را کتاب جامعی برای انسان‌ها در همه عصرها نازل کرده و به انسان نیروی عقل و اختیار

داده و کسانی را برگزیده تا این کتاب را به سخن درآورند و مردم را به راه سعادت رهنمون سازند. پس هر انسانی که درباره جهان هستی، تفکری صحیح داشته و درست تدبیر کند و بر اساس درکی درست و راسخ پرسشگرینماید، پاسخ منطقی خود را از هستی دریافت خواهد کرد. همین معنا درباره قرآن نیز صدق می‌کند، یعنی اگر فردی درمورد نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است صحیح تفکر کند و سؤال منطقی ارائه نماید، پاسخ درست خود را از قرآن خواهد گرفت (جوادی آملی، ۱۳۸۴ ش: ۱۶-۷). پس انسان با ویژگی‌هایی خاص و داشتن علوم مربوطه قادر است به تأویل قرآن بپردازد.

۱-۳. اولین تأویل‌گر قرآن

خداوند، برخی از افراد سلسله بشر از اولین و آخرین را برگزیده است. کسانی که به اهل زمان خودشان برتری داشتند و به موهبت‌ها اختصاص داده شدند، از جمله طهارت ذاتی و روح قدسی به آنان مرحمت فرموده و از هر گونه لغزش ایمن فرموده است. قطعاً انتخاب و برگزیدگی آن‌ها، از طریق وحی، علم، ایمان و عصمت آنان است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ ق: ۵۶/۳؛ امین، بی تا: ۹۹/۳). بعثت پیامبر ﷺ روزی است که خداوند بهترین بنده‌اش را برگزید تا به وسیله آن کفر را بزاید مردم را از انحراف و تباهی نجات دهد و از تاریکی و نادانی‌های رهایی بخشد «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳).

پیامبر ﷺ اولین و سزاوارترین فرد در شناخت تأویل قرآن و هدایت کننده به سوی آن است «هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ». ایشان در طول ۲۳ سال قرآن را بر مردم عرضه کردند و به تفسیر و تأویل آن همت گماردند. از سخنان امام علی (ع) استفاده می‌شود که قرآن کریم به کمک مفسران و مترجمان گویا می‌شود که در رأس همه آن‌ها اولیاء الهی قرار دارند «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ... بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عُلِمُوا وَبِهِمُ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا» (نهج البلاغه، حکمت: ۴۳۲). قرآن به وسیله آنان شناخته می‌شود و آنان به کتاب خدا آگاهند، قرآن به وسیله آنان پا بر جاست...؛ که مصداق بارز آن حضرت محمد ﷺ است.

به فرموده امیرالمؤمنان، خداوند پیامبر ﷺ را وسیله ابلاغ رسالت خویش و موجب کرامت امت، بهاران اهل زمان، برتری یاران و شرف یاوران حضرتش قرار داد کهبه تعبیر امام، راهنما و بازگوکننده معارف قرآن است. «إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ نُبُوتِهِ مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَهُ مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ كَرِيماً مِيلَادُهُ... فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱).



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای بودند. خدا در قرآن اخلاق ایشان را ستوده و در وصف آن فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۴/ قلم). خداوند این اخلاق حسنه را در وجود ایشان به ودیعه گذاشت تا بتوانند به نحو احسن قرآن را برای مردم تشریح کند. پیامبر صلی الله علیه و آله تا لحظات آخر عمر بر این امر پافشاری کرد و حتی در آخرین سفارش خود، قرآن و عترت را برای مردم به یادگار گذاشت تا بعد از ایشان قرآن ناطق باشند و رشته هدایت قطع نگردد.

درست است که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباطی که از طریق خداوند به وسیله ایشان به انسان می رسید قطع گردید: «يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوءَةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۲۳۵) منظور از اخبار آسمان، وحی الهی است (ابن میثم، ۱۳۷۵: ۲۲۰/۴)؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر هدف والایی که داشت هیچگاه انسان ها را بدون سرپرست رها نکرد و علوم خود را از جمله (تفسیر- تأویل قرآن) به لایق ترین فرد که حضرت علی علیه السلام بود تعلیم داد. «من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم که اگر به آن دو تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو کتاب خدا و عترت و اهل بیت هستند. همانا آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند» (صفار، ۱۳۶۲: ۴۱۳).

۳-۲. امام علی علیه السلام تأویل کننده قرآن

فهم تأویل قرآن ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای او که وارثان علم او هستند «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَبَ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۱۱/۸؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۳۷/۲۴). تنها کسی همه معانی و ابعاد قرآن را می داند که مخاطب اصلی است. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شاگرد ممتاز مکتب قرآن، حضرت علی علیه السلام است که تحت تعلیم و تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته است. حقیقت آن است که کسی می تواند به حقیقت نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پی ببرد که عمری با آن حضرت بوده باشد «وَخَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَعِيرٍ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کامل ترین فرد در شناخت تأویل قرآن است و افضلیت، دانش و آگاهی او در دارا بودن شرایط لازم برای علم به تأویل، قابل انکار نیست. در آیه مباهله علی علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ» (آل عمران/۶۱). این آیه بیان می کند که علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی ندارد. پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه به تأویل است نفس او نیز به

تأویل آگاهی دارد.

علی علیه السلام در تمام مراحل حیات پیامبرانه محمد صلی الله علیه و آله حضوری فعال داشت. امام در نهج البلاغه خود را جزو کسانی می داند که در درون خانه پیامبر حضور داشته و رابطه اش با پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین توصیف می کند: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيُمْسِنِي جَسَدَهُ وَيُسَمِّنِي عَرْفُهُوَ كَانَ يَمَضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا حَظْلَةً فِي فِعْلٍ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۹۲).

«وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُنِي فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَهُ وَاحِدٌ يَوْمٌ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَخَدِجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَجْهِ وَالرِّسَالَةَ وَأَشْرُ رِيحِ النَّبُوءَةِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۹۲).

از آنجا که امیرالمؤمنین از حدود ۱۰ سالگی تا پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام صحنه ها با آن حضرت بوده لذا خود را در شناخت و شناساندن پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران مقدم می داند. پیامبر صلی الله علیه و آله تربیتو پرورش آن حضرت را به عهده داشت و علم تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن را به حضرت آموخت تا ایشان را برای آینده دشواری که در پیش رو داشتند، آماده سازد. امام صادق علیه السلام در اینباره فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ، فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَلِمَاتٍ علیه السلام» (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۴۴۲/۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق: ۲۲۴/۲۳؛ عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ۱۷/۱).

امام علیه السلام نیز در خطابه ای فرمودند: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۵۸) قرآن را به سخن آورید ولی هرگز سخن نمی گوید. منظور از جمله «فلن ينطق» بطون قرآن و اسرار نهفته ای است که اشاره بر ظواهر آن دارد. این بطون در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۱۹۴/۶-۱۹۳). به همین جهت در جمله بعد، امام علیه السلام این گفته خود را تفسیر می کنند برای اینکه سخن قرآن را از ایشان بشنوند «وَلَكِنْ أَخْبَرَكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۵۸) شما را خبر می دهم که علم و اخبار پیشینیان، آگاهی به رویدادها و فتنه های آینده، احوالستاخیز و دوی درد شما همه در قرآن است و سبب انتظام امور شما از صلاح زندگی، معاد و منافع زندگانی است (بحرانی، ۱۳۷۵ ش: ۴۹۸/۳؛ نواب لاهیجی؛ بی تا: ۱۴۶).

امام در جای دیگر می فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْجِلُ لِسَانَهُ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳) در عبارت که گفته لسان قرآن خسته نمی شود و از تکلم باز نمی ماند. کنایه



است که قرآن دائم گویا و در همه زمان ها روشننگری می‌کند. محتملاً هدف از لسان قرآن، نفس علی علیه السلام باشد که مجازاً اطلاق شده، در واقع، امیرالمؤمنین زبان قرآن است کههدر بیان مقاصد و اهداف کتاب الله کوتاهی نکرده و نمی‌کنند (بحرانی؛ ۱۳۷۵ش: ۲۹۲/۳-۲۸۳؛ مدرس وحید، بی تا: ۳۱۲/۸؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸ش: ۸/۳۲۳ و ۳۰۸). چنانچه حضرت در بیان علم کامل خود به قرآن و مقاصد آن می‌فرماید: «مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَأَنَا عَلِمْتُ فِيمَنْ أَنْزَلَتْ وَأَيَّنَ نَزَلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا طَلْقًا» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۹۷/۸۹؛ عیاشی، ۱۳۸۰ش: ۱۷/۲). هر آیه‌ای نازل شد. آگاه بودم که در مورد چه کسی و در کجا نازل شده است. گفته شده این حدیث یکی از درخشان‌ترین احادیثی است که از امیر بیان نقل شده و کمترین چیزی که به کار برده‌می‌شود آن که تمام معارف شگفت‌آوری که از مقام علمی آن حضرت صادر شده و عقول اندیشمندان را به حیرت انداخته، همه از کلام وحی سرچشمه گرفته است (طباطبائی، ۱۳۶۱ش: ۳/۱۳۴). در جای دیگری حضرت خطاب به کوفیان می‌فرماید: «من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم «قَدْ دَارَسْتُكُمْ الْكِتَابَ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۸۰). قطعاً، قرآن در میان مسلمین بود و شبانه‌روز آن را قرائت می‌کردند و نیازی به تعلیم علی علیه السلام نبود؛ منظور، فهم محتوای قرآن و رسیدن به اعماق دستورات آن (تأویل) است که امام علیه السلام که افضل‌ترین مفسر قرآن در اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است همیشه آیات الهی را برای مردم تفسیر می‌کرد و خطابه‌های آن حضرت همه جا از این آیات مایه می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ش: ۶/۶۵۳).

نمونه بارز آن ماجرای جنگ صفین است. زمانی که لشکریان معاویه در آستانه شکست نهایی قرار گرفتند، قرآن‌ها را بر سر نیزه قرار دادند، با این شعار که ما اهل قرآنیم چرا با ما می‌جنگید؟! همین امر سبب شد تا گروهی از سپاهیان امام دست از جنگ بکشند. امام علیه السلام خطاب به آن‌ها انداز داد: «آن‌ها قرآن را به میان نیاوردند بلکه جلد و کاغذ قرآن را سپر قرار دادند تا بعد از این بتوانند علیه قرآن قیام کنند!» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۲۵) و فرمودند: من قرآن ناطق شما هستم، به جنگ ادامه دهید! (مطهری، ۱۳۷۵ش: ۳۳).

بنابراین از منظر امام علیه السلام، جهان هستی (کتاب تکوین) و قرآن کریم (کتاب تشریح) هر دو صامت‌اند و انسان تنها مخلوقی است که خدا به او نعمت بیان را آموخته «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن/۴) و او ناطق هر دو کتاب است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) به ویژه انسان کامل که امام علی علیه السلام بارزترین مصداق آن‌به شمار می‌آید و بر همه حقایق جهان امکان که همان مجالیاسما یا حسنی خدا و مظاهر صفات علیای او، آگاه است. قرآن ناطقی که مردم را به سوی دانستن فرا می‌خواند: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي فَلَأَنَا

بَطْرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۲۳۱)؛ ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید آن چه می خواهید برسید که من به راه‌های آسمان، از راه‌های زمین دانانترم.

امام علی علیه السلام به تمامی علوم آگاهی داشتند و هر جا که صلاح می دیدند تنها اشاره‌ای به آن می نمودند: «بَلِ اَنْدَمَجْتُ عَلٰی مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لَا ضَطْرْبُ نَبْتُهُ اضْطْرَابِ الْاَرَشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۵) من آگاهی‌هایی از حوادث آینده و دگرگونی حال افراد دارم که اگر بازگو کنم سخت تکان خواهید خورد همچون طناب‌ها در چاه‌های عمیق به لرزه درمی آید. یعنی در این وضع اضطراب مردم بیشتر و اختلافشان شدیدتر می شود؛ بنابراین علت عدم قیام آن حضرت، علمی است که آن حضرت بدان واقف است که همچون آینه صاف امور را در آینه عالی ذهن آن حضرت متجلی ساخته است (بحرانی، ۱۳۷۵ ش: ۱/۵۵۵-۵۵۴).

برای نمونه یک آیه از قرآن که امام علی علیه السلام در خطبه ۴ نهج البلاغه، به تفسیر و تأویل آن پرداخته‌اند: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (طه/۶۷) موسی خویشتن را ترسان یافت؛ حضرت به تأویل عبارت «خِيفَةً مُوسَى» پرداخته است و با تفسیری که از بیان حقیقت ترس موسی، ارائه داده‌اند، مراد و مرجع سخن خداوند متعال را در این آیه این گونه بیان کرده‌اند: «لَمْ يُوجَسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۴)؛ هراسی که موسی را - هنگام رو به رو شدن با ساحران - گرفت به جهت بیم جان خود نبود، فقط از غلبه اجتماع جاهلان و گمراه‌کننده‌گان هراسناک شد.

این کلام امام علیه السلام بسیار برجسته است زیرا هنگامی که حضرت موسی احساس ترس کرد، به خاطر خودش نبود، بلکه از این بود که وقتی ساحران چوب‌دستی‌هایشان را می‌اندازند، مردم به خاطر سحر آنها فکر می‌کنند چوب‌دستی‌ها حرکت می‌کنند و راه می‌روند و دچار شبهه شوند. علی علیه السلام در بیان تأویل و حقیقت معنای این آیه می‌فرماید: من نیز به خاطر خودم از دشمنانی که ریسمان‌های خود را برای من نصب کرده‌اند و حيله‌هایشان در کمین من است و آتش جنگ علیه من افروخته‌اند، نمی‌هراسم بلکه می‌ترسم که به خاطر شبهه‌ها و پوشش‌های آنها، مردم دچار فتنه شوند و به این ترتیب دولت گمراهی قوی شود و کلمه جهال غلبه یابد (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱/۲۵۶-۲۵۷).

با توجه به اینکه نهج البلاغه برگرفته از معارف قرآن کریم و در راستای محقق شدن آموزه‌های تربیتی قرآن است، در معارف آن نیز تأویل یکی از خصلت‌های اخلاقی برگزیدگان الهی معرفی شده است.



۳-۳. ائمه و تداوم تأویل قرآن

وقتی پیامبر ﷺ دارای اخلاق برجسته و عظیم هستند. بی شک اهل بیت ﷺ که از سلاله پاک ایشان اند به سیره نبوی اقتداء نموده‌اند. «أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ فَكَانَ كُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ أَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۰۰) همانا مثل آل محمد ﷺ چون ستارگان سماء است اگر ستاره‌ای افول شد ستاره‌ای دیگر ظهور می‌کند گویی احسان خداوند در حق شما به اوج رسیده و آنچه آرزو داشتید پروردگار برای شما هویدا کرده است.

بعد از علی ﷺ، یازده ائمه بزرگوارناتق به کتاب خدا و دعوت‌کننده به راه حق هستند و از حدود الهی و مقدمات آن آگاهند «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ أَنْحَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۲). آن‌ها در امر هدایت امت محمد ﷺ همان صفا و مهربانی، پاکی و بی‌آلشی، صبوری و بردباری را در پیش گرفتند. اهل بیت نزدیک‌ترین اشخاص به رسول خدا ﷺ هستند که خداوند دوستی و محبت به آن‌ها را با اجر رسالت مساوی قرار داده است. ایشان افزون بر اینکه مشمول موهبت‌های الهی بوده‌اند، علم به تأویل قرآن را از علی ﷺ و پیامبر گرامی ﷺ آموخته‌اند. پیامبر ﷺ و علی ﷺ نه تنها تأویل آیات را به صورت شفاهی بلکه به شکل نوشتاری نیز به دست ائمه بعد از خود سپرده‌اند. روایات کثیری حاکی از وجود کتبی به املاي رسول الله ﷺ و خط امیرالمؤمنان ﷺ در دست ائمه است که هر امامی آن را به امام بعد از خود واگذار کرده‌است (صفر، ۱۳۶۲ ش: ص ۱۸۲-۱۸). امام در نامه‌ای به فرزندشان امام حسن ﷺ بیان می‌کنند، اولین چیزی که به تو تعلیم دادم قرآن و تأویل آن بوده است: «أَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لِأَجَاوِزِ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ» (نهج البلاغه، نامه: ۳۱). جمله «لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هر گونه خطا و اشتباه در قرآن می‌بینم، لذا تو را به سراغ راه‌های مشکوک در عقاید و احکام نمی‌فرستم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۵۲۳/۹).

۴. شناسا به بخشی از تأویل از منظر نهج البلاغه

این بحث یکی از مباحث مبنایی در حوزه تفسیر است. در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی بیان شده که به تبع روایات گوناگون در این خصوص است و باید به بررسی دلالت روایات پرداخته شود. آیات و روایات تنها کسانی را قادر به تأویل می‌داند که راسخ در علم باشند و راسخان در علم با مراجعه به روایات، حضرت محمد ﷺ و امامان معصوم ﷺ

هستند. یعنی فقط آنها عالم به تأویل قرآن و معلم آن هستند (حرعاملی، ۱۴۱۲ق: ۱۳۲/۱۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۰؛ کلینی، ۱۴۰۵ق: ۲۱۲/۸، ح ۴۸۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۰۰/۸۹) و از غیر آنان این علم نفی شده است. با وجود این، می‌توان درباره تأویل قرآن قائل به تفصیل شد و چنین گفت: روایاتی که دلالت بر منع تأویل می‌کند ناظر به آن دسته از آیات است که از ادراک و توان و فهم عموم مردم خارج است، مانند حروف مقطعه قرآن. یعنی بعضی آیات را صرفاً پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ می‌توانند تأویل کنند، اما برخی آیات دیگر را کسانی می‌توانند تأویل کنند که صفای ذهن و انشراح صدر داشته باشند (طباطبایی، ۱۳۶۱ش: ۴۹). بعضی از دانشمندان شیعه همچون سید حیدر آملی، فیض کاشانی و امام خمینی به صورت مطلق از توانایی دست‌یابی غیرمعصوم به بطن قرآن و تأویل آیات قرآن دفاع می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۶۱ش: ۵۹).

در روایات دینی گرچه علم به تأویل قرآن، مختص به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ شمرده شده ولی هرگز به نحو کلی از دیگران نفی نشده است. مفهوم گفته‌پیامبر ﷺ که فرمود: «تأویل قرآن به تمام و کمال، تنها در نزد علی ﷺ است» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۸۴/۹) نشان از این دارد که دیگران نیز به بخشی از تأویل آگاهی دارند و یا در کلامی دیگر، خطاب به امیرالمؤمنین فرمود: «بعد از من مردم را به آن بخش از تأویل قرآن که فهم آن بر آن‌ها مشکل است، آگاه ساز» (همان، ۱۹۵/۲۳) از این احادیث برداشت می‌شود که بخشی از تأویل را افرادی غیر از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ نیز می‌فهمند و فهم بخشی از آن برای مردم مشکل است. حدیثی دیگر از بحارالانوار است که این موضوع را تبیین می‌نماید: «بخشی از قرآن را همه مردم می‌فهمند و قسمتی دیگر را تنها کسانی می‌فهمند که دارای ذهنی صاف و حسی لطیف و قدرت تشخیص بوده و خداوند به آن‌ها شرح صدر عنایت کرده است و بخشی از آن را تنها خدا و راسخان در علم می‌دانند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۷/۸۹).

پیروان راستین پیامبر ﷺ و محبان ایشان، کسانی هستند که شیفته خلق و خوی محمدی شدند و دل در گرو محبانه نبی ﷺ نهادند و به رفتار حسنه آن بزرگوار تاسی نمودند. امام علی ﷺ از آن‌ها با اسامی: بندگان خالص خدا، پرهیزگاران و مؤمنان یاد کرده‌اند. در میان مسلمین طیف‌هایی مثل اخباریان معتقدند که غیر از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، کسی قادر نیست خود به‌طور مستقل به معانی قرآن دسترسی یابد و فقط آن‌ها معنای آیات قرآن را می‌فهمند. اگرچه در روایات علم به تمام تأویل قرآن متعلق به پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ دانسته شده ولی هیچ‌گاه به طور کلی از دیگران نفی نشده است. پیامبر گرامی ﷺ خطاب به علی ﷺ فرمود: «بعد از من مردم را به آن بخشی از تأویل قرآن



که فهم آن بر آن‌ها مشکل است آگاه ساز» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹۵/۲۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به خوارج درباره علت پذیرش حکمیت، فرمودند: «إِنَّمَا نَحْكِمُ الرِّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظُّ مَسْطُورٍ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۲۵) ملاک ما داوری افراد نیست، بلکه قرآن را به حکمیت «داوری» برگزیدیم. این کتاب خطی نوشته شده میان دفتین است زبان ندارد تا حرف بزند و نیازمند کسی است که آن را ترجمه نماید. به عبارتی انسان‌ها قادر هستند در مورد آن تکلم کنند (دشتی، ۱۳۷۹ ش: ۲۳۷؛ مدرس وحید، بی تا: ۱۳۵/۸؛ کاشانی، ۱۳۷۸ ش: ۵۹۴/۱) با توجه به این سخنان امام، انسان‌ها مجاز هستند که به تأویل قرآن بپردازند. چنانچه در جای دیگر متذکر شده‌اند: «كِتَابُ اللَّهِ تُجْصَرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۳) کتاب خداست که به آن می‌بینید و به آن سخن می‌گویید.

بنابر این با توجه به موارد ذکر شده بخشی از تأویل را خود مردم می‌فهمند و بخشی را که مشکل و همه فهم نیست و عامه مردم قادر به درک آن نیستند، باید به آن‌ها آموزش داده شود. البته با این توضیح که وظیفه افراد عادی نیز در فهم قرآن باید بر اساس پیروی از سنت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد یعنی آن‌ها قادر به درک همه قرآن نیستند؛ لذا باید به اهل تأویل که همان ثقلین است مراجعه کنند. سلیم بن قیس در کتاب خود نقل می‌کند که علی علیه السلام با استدلال به آیه: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/ ۸۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او، راسخان در علم هستند و مردم موظفند جهت فهمیدن تأویل به آنها مراجعه کنند (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۱۰۰/۸۹).

امام علی علیه السلام می‌فرمایند: بنده مخلص خدا، بعد از آگاهی، خودسازی، تهذیب باطن و رسیدن به درجات عالیه در علم، تقوا و عمل می‌کوشد تا خلق را هدایت کند و چون چراغی پرنور، فرا راه مردم را روشن کرده و آن‌ها را از تاریکی جهل و گمراهی‌های بخت‌سازد. همچنین امام علیه السلام بعد از جنگ جمل فرمودند: «الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجَمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۴) امروز گنگ بی‌زبانی را برای شما به سخن وامی‌دارم.

مؤمنان پاکدل مسائلی را شاهدند که از دیگران مخفی است و این واقعیتی است که هم در کتاب الله به آن اشاره شده و هم در احادیث اسلامی، سخن قرآن است که: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ ۲۹)، اگر تقوا پیشه باشید، باری تعالی وسیله شناخت حق از باطل را مهیا می‌کند.

پس کسانی که متصف به ویژگی‌های، اخلاص، ایمان و عمل صالح باشند قادرند به تأویل قرآن بپردازند. امام علیه السلام در وصف بنده مخلص فرموده است: «قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ... قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَحْلَصَهُ» (نهج البلاغه، خطبه: ۸۶) در برابر خداوند آن چنان است که هر فرمان از ناحیه او صادر شود انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش باز می‌گرداند... برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آن چنان که خداوند خلوص او را پذیرفته است. او خود را وقف خدا می‌تعال برای انجام رسالت‌ها و اوامر و وظایف کرده و در حقیقت عزم خود را بر انجام وظیفه‌ای که بر عده‌اش گذاشته شده جزم کرده است.

این عبارت سخن از عالمان مخلصی است که چراغ راه هدایت و کلید حل مبهمات و پناهگاه ضعیفان اجتماعند که این بنده مخلص و پاک فطرت، از نظر مبانی معرفت دینی و احکام آن، چنان قدرتمند و مسلط است که آماده است تا هر سؤالی را پاسخ گفته و مشکلات را حل نماید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۵۵۳/۳). «مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَافُ عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ، دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ، دَلِيلُ فُلُوقَاتٍ» (نهج البلاغه، خطبه: ۸۶) امام علیه السلام با این اوصاف، آشکار کردند که این بنده آگاه و با تقوا چگونه پرده‌های تاریک جهل را می‌درد و چشمان کوردلان را باز می‌کند، قفل‌هایی که بر درهای مبهمات است، می‌گشاید و مشکلات مردم را حل می‌نماید و در بیابان زندگی، مردم را به شاهراه حق و نجات، هدایت می‌کند.

کسی که وجودش از هر نظر پاک و خالص شده و کار او تعلیم و تربیت است بر خود لازم می‌داند که گم‌گشتگان را هادی بوده، ابتدا خود را اصلاح کرده، هواپرستی را از ضمیرش برطرف سازد، تنها حق گوید و به حق عمل نماید و دائم به دنبال خوبی‌ها باشد، هر جا دسترسی به حق یافت، آن را پذیرا باشد و از همه بالاتر اینکه، تحت هر شرایطی قرآن، راهنما و پیشوای اوست، تمام امور و اختیار خود را به کلام خالق سپرده و تمامی افعالش هماهنگ با اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۵۵۵/۳-۵۵۸).

بنابر این تأویل درست از آیات قرآن از اوصاف پرهیزکارانی است که در راه درست قدم گذارند، صحیح بیان‌دیشند و به راستی سخن‌گویند، در طریق هدایت نگاه بر افق دیدار و ملتقای دیدار دوزند. زبان جز به صدق نگشایند و در گفتار جز رضای خدا طلب نکنند (شجاعی، ۱۳۸۸ ش: ۱۲).

امام علی علیه السلام در خطبه ۸۶ از یک مسلمان برجسته، فهیم و مخلص، سخن به میان آوردند، خصوصیات او را ذکر کرده و به یکی از این صفات که مسئله اجتهاد در احکام دین



است اشاره می‌کنند: «قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زَمَانِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ يُحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلَهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ». حضرت یکی از ویژگی‌های انسان مخلص را تسلیم بی‌چون و چرادر برابر «کلام الله» می‌شمرد، به صورتی که قرآن را پیشوای خود قرار داده و دقیقاً، در امتداد آن حرکت می‌کند و هر جا که قرآن منزلگاه خود سازد، او نیز جایگاهش را همانجا قرار دهد. به تعبیری: آن عالمی که تمام وجودش، در اختیار قرآن و دلباخته و دلداده قرآن است.

با توجه به موارد ذکر شده امام علی علیه السلام، افرادی را مجاز به تأویل قرآن می‌دانند که با پیمودن راه خودشناسی به خدا رسیده‌اند و قادر هستند که هر فرعی از فروع دین را به اصل و مبنایش که همان تأویل است بازگردانند.

به این ترتیب از مهم‌ترین دانش‌های لازم در تأویل قرآن شناخت خداوند است و عدم شناخت درست، خدای متعال عدم ادراک صحیح آیات متشابه را افتادن به دام تشبیه، تجسیم و تعطیل بیان کرده است. همچنین انسان مخلصی که خداوند را شناخت هرگز برای رسیدن به اهداف و توجیه عقاید و افکار خود دست به تأویل نمی‌زند بلکه برای رساندن مردم به هدایت و کمال انسانی که همان قرب الی الله است قرآن را تأویل می‌کند.

۵. تأویل‌های باطل در نهج البلاغه

هرکس قرآن را بر اساس مفاد الفاظ آن تفسیر کند و به واقع آن برسد درست عمل کرده؛ اما اگر کسی از آن دور افتد و از مدلول و مقتضای کلام جدا شود و آن را به غیر منظورش حمل نماید، مطابق هوا و هوسش تفسیر کند که با روش کتاب ناسازگار باشد، از مدلول قرآن منحرف شده و راه قرآن را نپیموده است. امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «قرآن کلام خداست و تأویل آن چون کلام بشر نیست. همانگونه که چیزی از آفریده‌هایش با او همانند نیست، فعل خدا نیز به چیزی از افعال بشر شباهت ندارد و هیچ سخن او به سخن بشر شبیه نیست. کلام خدای متعال صفت اوست و کلام بشر افعال ایشان، پس سخن خدا را به سخن بشر تشبیه نکنید که گمراه و هلاک می‌شوید» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۰۷/۹۲). امام در نهج البلاغه از افرادی نام می‌برد که با علم به تأویل قرآن و شناخت دانش‌های آن، برای رسیدن به اهداف و هوس‌های خود، به تأویل دروغین قرآن پرداختند. امیرالمؤمنین مصمم هستند با این مخالفان مقابله کنند «وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّبِّغِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۲۱) ولی هم اکنون با برادران اسلامی خویش به واسطه تمایلات نابجا و کجی‌ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می‌جنگیم.

به تعبیر امام علیه السلام «سران گمراه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از راه حق منحرف شدند و در پی حب مال و جاه به سخن درآمدند» (نهج البلاغه، خطبه: ۱۵۴) معاویه از کسانی است که در نهج البلاغه به تأویل نادرست آیات قرآن می پرداخت. او بر سر حکومت شام در برابر امام علی علیه السلام ایستاد و با استناد به آیات قرآن و تأویل نادرست مردم را به رویارویی در مقابل حق بسیج کرد. معاویه ظاهراً دم از پیروی قرآن می زد، اما تمام تلاشش بر این بود که آیاتی را پیدا کند که با خواسته او سازگار باشد و به مصداق «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (نساء/۱۵۰) هرچه خلاف خواسته هایش بود، کنار می گذاشت. حتی اگر ظاهر قرآن اهداف او را محقق نمی کرد، به بطن قرآن (البته باطن از نظر خودش) رفته و در صورتی که باطن، هماهنگ با تمایلاتش نبود، به همان ظاهر بسنده می کرد.

خوارج نیز دسته دیگری بودند که آیات قرآن را با افکار منحرف خود تأویل و هماهنگ کردند. اینگونه افراد، منحرفانی بودند که هیچگاه به قرآن، با دید یک کتاب هدایتگر و پیشوا و راهنما ایمان نیاوردند، بنابراین نمی توان به آنان خداپرست گفت، بلکه بت پرستند! به عبارتی تمایلات نفسانی و افکار انحرافی خود را، می پرستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۵۵۹/۳).

معاویه به تأویل قرآن می پرداخت و اهدافش را از این طریق عملی می کرد. او در راستای همین هدف، دیگران را از تأویل قرآن منع می کرد. برای نمونه او به ابوذر گفت: آزاد است قرآن بخواند اما فقط آیات قرآن را تأویل نکند! زیرا حقانیت علی علیه السلام اثبات خواهد شد (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق: ۴۴۲). به همین خاطر بود که، در خطبه ای از امام علی علیه السلام، قاسطین که در صفین در مقابل حضرت صف آراسته بودند، بدین امر نکوهش شده اند که در میان آنان قاریان قرآن، فقیهان در دین و «عالمان به تأویل» وجود ندارد (طبری، ۱۳۸۷ ش: ۳/۱۱۷). مناظره ابن عباس و معاویه نیز حاکی از این است که، معاویه قرائت قرآن را تجویز و از تأویل قرآن نهی می کرد (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق: ۳۱۵).

اگر به خطابه های معاویه که برای مردم شام ایراد می کرد نگاه کنیم، به وضوح بهره وری معاویه از آیات قرآن و تأویل نادرست قرآن را برای رسیدن به اهدافش در می یابیم. در ادامه به ذکر چند نمونه از تأویل نادرست آیات قرآن توسط معاویه اشاره می کنیم.

۱- خونخواهی عثمان؛ معاویه برای اینکه خود را ولی دم عثمان معرفی کند به این آیات تمسک کرد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ» (بقره/۱۷۷)، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/۱۷۹)، «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَتَسَرَّفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء/۳۳) (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ ش: ۸۱). معاویه خطاب



اولین آیه را عام گرفت و خاص بودن خطاب آیه دوم را به خودشان تأویل کرد وی خودش را ولی دم عثمان نامیده در حالی که هیچ ارتباطی با آن‌ها نداشت (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش: ۵/ ۱۰۳۸). به فرض که معاویه مطالبه‌گر خون عثمان بود می‌بایست به سراغ قاتلان برود. این ماجرا چه ارتباطی به امام علیه السلام داشت که نه تنها در قتل عثمان دخالتی نداشت بلکه برای جلوگیری از کشته شدن وی اقدامات شایسته‌ای انجام داد، بنابراین هم صغرا و هم کبرای استدلال آن‌ها حيله‌گرانه بود. صغرای جمله به این خاطر که نظرشان متناقض با تمام شاهدان عینی قتل عثمان بود که می‌گفتند: امام کمترین دخالتی در قتل عثمان نداشته و کبرای کلامبا استفاده از تأویل نادرست بود که قرآن در بعضی از آیاتش به آن اشاره کرده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران/ ۷).

۲- ترویج تفکر جبرگرایی؛ معاویه برای وادار کردن مردم به شرکت در جنگ و مقابله با علی علیه السلام به این آیه تأویل نادرست می‌برد ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (بقره/ ۲۵۳) اگر خدا می‌خواست شما با یکدیگر پیکار نمی‌کردید لیکن خدا آنچه خواهد کند (نصرین مزاحم، ۱۳۸۲ ش: ۲۹۶).

۳- موروثی کردن خلافت؛ معاویه در یکی از مجالس تبلیغاتی به استناد آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/ ۵۹) مردم را به پیروی از پیشنهاد خود برای خلافت یزید فراخواند و بیعت با یزید را خیر و صلاح مردم شمرد (راوندی، ۱۳۵۴ ش: ۱۰۰/۲).

۴- از بین بردن عدالت و پایداری حقوق فقرا؛ یک روز معاویه در مقابل شکایت مردم از فقر و بینوایی، این آیه را بر منبر خواند ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ﴾ (الحجر/ ۲۱) یعنی خزائن همه چیز نزد خداست و به بندگان جز میزان معینی داده نمی‌شود. سپس گفت: در این صورت مردم چه شکایتی از ما دارند؟! احنف بن قیس از میان جمع‌صدا زده‌ها الامیر، رزقی که خدا بالسویه بین مردم تقسیم کرده شما در میانه حایل شده و نمی‌گذارید حقوق مردم به دستشان برسد (راوندی، ۱۳۵۴ ش: ۱۰۰/۱۰).

از همین رو در جنگ صفین، یاوران حضرت علی علیه السلام با استناد به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله این‌گونه رجز می‌خواندند:

نَحْنُ نَقَاتِلُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ *** كَمَا قَاتَلْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ

ما پیش از این، شما را بر سر تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم و امروز نیز بر سر «تأویل» و مفهوم آن می‌زنیم (ابن سعد، ۱۴۱۰ ق: ۹۳/۲).

عده ای خروج کنندگان بر امام عادل را افزون بر اهل بغی بودن اهل تأویل هم دانسته اند به این دلیل که امام علی علیه السلام در خطاب به معاویه به دلیل انحراف او را تأویل ناروا از قرآن دانسته است «فَعَدَوْتُ عَلَىٰ طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ وَ طَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي وَعَصَبْتَهُ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي وَاللَّيْلُ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ وَقَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ» (نهج البلاغه، نامه: ۵۵) تو - معاویه - به دنیا رو آوردی و تفسیر قرآن را بر خلاف حق، وسیله رسیدن به دنیا ساختی و مرا در برابر چیزی مؤاخذه میکنی که دست و زبانم هرگز بآن آلوده نشده، تو و اهل شام آن را دست آویز کرده‌اید و به من نسبت داده‌اید تا آنجا که عالمان شما جاهلان تان را و آنها که سرکارند از کار افتادگان شما را به آن تشویق می‌کنند.

معاویه با تأویل قرآن خود را وارث و ولی خون عثمان معرفی کرد و مردم شام را علیه امام برانگیخت. مخالفان حضرت نیز اختیار امورشان را به معاویه وا گذاشته‌اند. امام علیه السلام سخنان رهبران باطلی چون معاویه را اینگونه توصیف کردند: «فَنظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ وَ رَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَىٰ لِسَانِهِ» (نهج البلاغه، خطبه: ۷) اوصاف شیطانی در آن‌ها پرورش یافته و به شیطانی تبدیل می‌شوند که با آن‌ها متحد است. ظاهرشان شبیه انسان، اما باطنشان شیطانی است. شیطانی به زبان ایشان سخن می‌گوید و زبان ایشان شد و ایشان زبان شیطان (بحرانی، ۱۳۷۵ ش: ۵۶۱/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵ ش: ۴۶۳/۱؛ نواب لاهیجی، بی تا: ۳۲).

نتیجه

امام علی علیه السلام، قرآن را کتاب ناطقی معرفی می‌کنند که از طرف خداوند برای هدایت مردم نازل شده است. در نهج البلاغه قرآن کریم کتابی است که نطق آن توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام گویا می‌شود.

از منظر نهج البلاغه، آگاهان به تأویل باید دارای خصوصیات منحصر به فردی بوده و از علم و دانشی بهره‌مند باشند تا بتوانند به تأویل قرآن بپردازند. در تحلیل و تفکیک معنایی دو واژه تفسیر و تأویل گفته شده که تفسیر و تأویل متن نه امری عارضی و اعتباری که ذاتی آن است و وابستگی تمام به متن و زبان دارد. بافت و ساخت زبان و رموز آن طوری است که قرآن را نیازمند به تفسیر و شرح می‌کند و تأویل متن یکی از تلاش‌های ضروری برای برقراری ارتباط الفاظ برای مفاهمه و انتقال معنا است. بر این اساس لازمه تأویل درست، دانستن درست تفسیر است. حضرت امیر علیه السلام اولین کسی بودند که علم به تفسیر



و تأویل قرآن داشتند سپس امام، به جانشینان خود که چون نور کواکب مردم را راهنمایی می‌کنند اشاره کرده و در کلامی دیگر ویژگی آگاهان به بخشی از قرآن را برمی‌شمارند. در کلام امیرالمؤمنین این افراد با عنوان افراد خالص، پرهیزگار، مؤمن یاد شده‌اند.

در نهج البلاغه در برابر کسانی که تمام همّ و غم آنها هدایت و به کمال رساندن انسان‌ها است، افرادی نیز آورده شده که با تأویلات ناروا مردم را فریفتند و مسلمانان زیادی را منحرف کرده و به کشتن دادند. معاویه و خوارج در این گروه جای می‌گیرند. امام علی علیه السلام، حب دنیا و جاه طلبی و پیروی از خواهش‌های نفسانی را دلیل تأویل دروغین قرآن توسط این افراد نام می‌برند



منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه، دشتی، محمد، ۱۳۹۵، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام علی علیه السلام.
- ۳- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، بی تا، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۴- ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۴۱۰، الطبقات الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۵- ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴، معجم المقانیس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامیه.
- ۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه.
- ۷- ابوعبیده، معمر، ۱۹۸۸، مجاز القرآن، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره: مکتبه الخانجی.
- ۸- الأزهري، محمد بن احمد، ۲۰۰۱، تهذیب اللغه، محقق محمد عوض مرعب، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۹- امین، نصرت، بی تا، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، بی جا: بی نا.
- ۱۰- آلوسی، شهاب الدین محمود، ۱۴۱۵، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۱- بحرانی، علی بن میثم، ۱۳۷۵، ترجمه شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدی مقدم، قربانعلی و نوایی یحیی زاده، علی اصغر، مشهد: بیناد پژوهش های استان قدس رضوی.
- ۱۲- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰، تفسیر البغوی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۱۳- تهانوی، محمد اعلی بن علی، ۱۹۹۶، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۱۴- تهرانی، مجتبی، ۱۳۸۵، اخلاق الاهی (آفات زبان)، ج ۴، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۵- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، «قرآن در نهج البلاغه»، شماره ۲، پژوهش های دینی.
- ۱۶- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل بیت علیهم السلام.
- ۱۷- حسینی همدانی، محمد، ۱۴۰۴، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ج ۱۷، تهران: لطفی.
- ۱۸- خوئی، ابراهیم بن حسین، بی تا، الدرره النجفیه، بی جا: بی نا.
- ۱۹- دشتی، محمد، ۱۳۷۶، فرهنگ معارف نهج البلاغه، بی جا: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۲۰- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین، ۱۳۶۳، فرهنگ غیاث اللغات، تهران: کانون معرفت.
- ۲۱- راوندی، مرتضی، ۱۳۵۴، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: امیر کبیر.
- ۲۲- سلیم بن قیس هلالی، ۱۴۰۵، اسرار آل محمد علیه السلام، قم: هادی.
- ۲۳- سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۱۴، تفسیر الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دارالفکر.
- ۲۴- شاکر، محمد کاظم، ۱۳۷۶، روش های تأویل قرآن، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ۲۵- شجاعی، مهدی، ۱۳۸۸، متقین (دریافتی از خطبه نهج البلاغه)، تهران: نیستان.
- ۲۶- شرقی، علی محمد، ۱۳۶۶، قاموس نهج البلاغه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- ۲۷- صفار، محمد بن حسن، ۱۳۶۲، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد، تهران: منشورات الاعلامی.
- ۲۸- طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۶۱، قرآن در اسلام، تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- ۲۹- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، ۱۴۰۸، مجمع البیان، بیروت: دارالمعرفه.
- ۳۰- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت: دارالتراث.
- ۳۱- _____، ۱۴۱۵، تفسیر طبری، تهران: توس.
- ۳۲- طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲، مجمع البحرین، تحقیق، احمد الحسینی، تهران: نشر مرتضوی.
- ۳۳- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴، الامالی، قم: بنیاد بعثت.
- ۳۴- _____، بی جا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: در إحياء التراث العربی.
- ۳۵- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، تفسیر العیاشی، تهران: المکتب العلمیه الاسلامیه.
- ۳۶- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۷۳، تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.

- ۳۷- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۸- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۹- مدرس وحید، احمد، بی تا، شرح نهج البلاغه، قم: احمد مدرس وحید.
- ۴۰- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، سیری در سیره ی ائمه اطهار علیهم السلام، تهران: صدرا.
- ۴۱- مغنیه، محمد جواد، ۱۳۵۸، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۴۲- مفید، محمد بن محمد، بی تا، الأمالی، بیروت: دارالفکر.
- ۴۳- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵، پیام امام شرح تازه ای و جامعی بر نهج البلاغه، تهران: دارالکتب اسلامیة.
- ۴۴- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- ۴۵- موسوی، سید عباس، ۱۳۷۶، شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالاسلام الاکرم.
- ۴۶- نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲، وقعة صفین، قاهره: المؤسسة العربیة الحدیثة.
- ۴۷- نواب لاهیجانی، محمد باقر، بی تا، شرح نهج البلاغه، تهران: اخوان کتابچی.
- ۴۸- هاشمی خوئی، حبیب الله، ۱۴۰۰، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه الاسلامیه.
- ۴۹- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۷۱، تاریخ یعقوبی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Resources

The Holy Quran

Nahj al-Balagha. Translated by Dashti, Mohammad, 1395, Qom: Imam Ali (AS) Cultural Research Institute.

1- Ibn Abi al-Hadid, Izz al-Din Abu Hamid, Bita, Commentary on the Nahj al-Balagha of Ibn Abi al-Hadid, Qom: Ayatollah Murashi Najafi Library.

2- Ibn Saad, Muhammad Ibn Saad, 1410, Tabaqat al-Kubari, Beirut: Dar al-Katb Al-Elamiya.

3- Ibn Faris, Ahmad bin Faris, 1404, Al-Maqais al-Lagheh encyclopedia, Qom: Al-Alam al-Islamiya school.

4- Ibn Manzoor, Muhammad bin Makram, 1414, Lasan al-Arab, Qom: Adab al-Hawza publishing house.

5- Abu Obeidah, Muammar, 1988, Majaz al-Qur'an, by Mohammad Fouad Sezgin, Cairo: Al-Khanji School.

6- Al-Azhari, Muhammad bin Ahmad, 2001, Tahzib al-Laghe, scholar Muhammad Awad Marab, Beirut: Dar Ihya Al-Trath al-Arabi.

7- Amin, Nusrat, Bita, Makhzan al-Irfan in Tafsir Qur'an, bija: bina.

8- Alousi, Shahab al-Din Mahmud, 1415, Rooh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-'Azeem, Beirut: Dar al-Kitab Al-Alamiya.

9- Bahrani, Ali bin Maitham, 1375, translation of the description of Nahj al-Balagha, translated by Mohammadi Moghadam, Gurban Ali and Nawai Yahiizadeh, Ali Asghar, Mashhad: Binad Researches of Astan Quds Razavi.

10- Baghwi, Hossein bin Masoud, 1420, Tafsir al-Baghwi, Beirut: Dar Ehiya al-Trath al-Arabi.

11- Tahanwi, Muhammad Ali bin Ali, 1996, Encyclopedia of the terms of art and science, Beirut: Lebanon School Publishers.

12- Tehrani, Mojtabi, 1385, Divine Ethics (Language Pests), Vol. 4, Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought.

13- Javadi Amoli, Abdullah, 1384, "Quran in Nahj al-Balagha", Religious Researches, 1(2): 5-27.

14- Hor Amili, Mohammad Bin Hasan, 1409, Wasal al-Shia, Qom: Al-Bayt Institute (AS).

15- Hosseini Hamedani, Muhammad, 1404, Bright lights in the interpretation of the Qur'an, vol. 17, Tehran: Lotfi.

16- Khoi, Ibrahim bin Hossein, Beita, al-Dara al-Najafieh, bija: bina.

17- Dashti, Mohammad, 1376, Nahj al-Balaghah Education Dictionary, Bija: Amirul Momineen (AS) Research Institute.

18- Rampuri, Ghiyath al-Din Mohammad bin Jalal al-Din, 1363 Farhang Ghiyath al-Laghat, Tehran: Marafet Center.



- 19- Ravandi, Morteza, 1354, social history of Iran, Tehran: Amir Kabir.
- 20- Salim bin Qays Hilali, 1405, Asrar al-Muhammad (peace be upon him), Qom: Hadi.
- 21- Siyuti, Abd al-Rahman, 1414, Tafsir al-Dor al-Manthur fi al-Tafsir al-Mathur, Beirut: Dar al-Fikr.
- 22- Shaker, Mohammad Kazem, 1376, Methods of Qur'an Interpretation, Qom: Bostan Kitab Institute.
- 23- Shujaei, Mehdi, 1388, Motaqeen (excerpted from Nahj al-Balagheh sermon), Tehran: Nistan.
- 24- Sharfi, Ali Mohammad, 1366, Nahj al-Balaghe dictionary, Tehran: Dar al-Katb al-Islamiya.
- 25- Safar, Mohammad bin Hassan, 1362, Basa'er al-Deraj al-Kubari fi Fadael al-Muhammad, Tehran: Manshurat al-Alami.
- 26- Tabatabai, Mohammad Hossein, 1361, Quran in Islam, Tehran: Islamic Sciences Foundation.
- 27- Tabarsi, Abu Ali Fazl bin Hasan, 1408, Majmaal Bayan, Beirut: Dar al-Marafa.
- 28- Tabari, Muhammad bin Jarir, 1387, Tarikh al-Anhum and al-Muluk, Beirut: Dar al-Tarath.
- 29- _____, 1415, Tafsir al-Tabari, Tehran: Tos.
- 30- Tarihi, Fakhreddin., 1362, Majma Al-Bahrin, Research, Ahmad Al-Hosseini, Tehran: Mortazavi Publishing.
- 31- Tusi, Muhammad bin Hassan, 1414, Amali, Qom: Basat Foundation.
- 32- _____ Bita, al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut: Revival of Arabic Tradition.
- 33- Ayashi, Muhammad bin Masoud, 1380, Tafsir al-Ayashi, Tehran: Al-Maktab Al-Ulamiya al-Islamiya.
- 34- Faiz Kashani, Mohammad Bin Shah Morteza, 1373, Tafsir al-Safi, Tehran: Sadr Library.
- 35- Kolini, Mohammad bin Yaqub, 1407, Al-Kafi, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya.
- 36- Majlesi, Mohammad Baqer, 1404, Bihar al-Anwar, Beirut: Dar Ehiya al-Trath al-Arabi.
- 37- Modares Vahid, Ahmad, Beta, Commentary on Nahj al-Balagha, Qom: Ahmad Modares Vahid.
- 38- Motahari, Morteza, 1375, A Journey in the Life of Imams Athar (AS), Tehran: Sadr.
- 39- Mughniyeh, Mohammad Javad, 1358, in the shadows of Nahj al-Balagha, Beirut: Dar al-Alam Lal-Mulayin.
- 40- Mofid, Mohammad bin Mohammad, Bita, Amali, Beirut: Dar al-Fikr.
- 41- Makarem Shirazi, Nasser, 1375, Imam's message, a new and comprehensive commentary on Nahj al-Balagha, Tehran: Darul-Kitab Islamia.

- 42- Mousavi, Seyyed Abbas, 1376, Commentary on Nahj al-Balagha, Beirut: Dar al-Islam al-Akram.
- 43- Nasr bin Mozam, 1382, Waqqa Safin, Cairo: Al-Arabaya Al-Hadith Foundation.
- 44- Nawab Lahijani, Mohammad Baqer, B.T., Commentary on Nahj al-Balagha, Tehran: Akhwan Ketabchi.
- 45- Hashemi Khoei, Habibullah, 1400, Minhaj al-Bara'ah fi Sharh Nahj al-Balagha, Tehran: Maktabeh al-Islamiya.
- 46- Yaqoubi, Ahmed bin Abi Yaqoob, 1371, Yaqoubi history, Tehran: Scientific and Cultural Publications.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مطالعات قرآنی و حدیثی
دوره پنجم
شماره دهم
بهار و تابستان
۱۴۰۲